

نگاهی به کتاب آینده افغانستان The future of Afghanistan

ویراستار «ج.آلساندر تیر» J. Alexander Their

یاد آوری

آن گونه که آگاهی دارید، ام.امریکا از همان آغاز سال (2008) عیسایی، بر آن شد تا در برخوردش با افغانستان در خط هدف رزم آریانه یا استراتیجی، دگر گونی رابه میان بیاورد.

در این راستا، «انستیتوت صلح ام.امریکا»، دست به کار شد و با یاری گروهی از دانشمندان و سیاست سازان خیره که زنده گی حرفه بی شان را به جانبداری از صلح و ثبات در این کشور و منطقه وقف نموده اند، دیدگاه هایی را سرو سامان داد.

این نگاه ها را که به گذشته با دید پُر نقد می نگرند، و راه آینده را با دریافت از درس های به شدت تلخ، در برابر مجریان سیاست جدید که با نگرش روشنفکرانه و ژرف «اوباما»، پیوند تنگاتنگ دارد، ارایه داشتند. این دیدگاه ها را آقای «تیر»، در اثری به نام «آینده افغانستان»، گرد آورده است.

این کتاب به تازه گی ها از چاپ بیرون شده و به اصطلاح بوی تازه سرب و رنگ از آن به مشام می رسد. من، بر آن بودم تا این دیدگاه ها را به صورت بسیار بسیار فشرده و به بیان دیگر، شیر و شربت و یا شیمه و شربتش را بیان بدارم.

اما، آن گاهی که به عمق مساله دست یازیدم، متوجه شدم که از یک سو با فرصت کمی که در اختیار دارم و از جانب دیگر با حجم بزرگ این دیدگاه ها، ارایه همه نکته ها، هر قدر فشرده هم باشد، نا ممکن است.

سپس برای این که دیگران را با گوشه کوچک این کار آشنا بسازم، بر آن شدم تا با استفاده از پیشگفتار آقای «تیر»، این امر را انجام بدهم.

این شما و این هم نوشته اش.

صدیق راهپو طرزی

او در جریان سپاسگزاری که بر این اثر نوشته است، بیان می دارد، "من به شدت منت دار هزاران افغانی هستم که در مدت شانزده سالی که با ایشان آشنا گردیده ام، دانش، تشویق و مهربانی خویش را در لحظه های به شدت دشوار، بر من ارزانی داشته اند."

معرفی: گره زدن پیوند ها و ساختن پل ها

او زیر عنوان بالا در تلاش ژرفی بر آن است تا لب و لعاب نوشته ها در این کتاب را بیاورد. او به این باور است که بحث و گفت و گو در مورد آینده «افغانستان» بدون یاد آوری گذشته، سودی به همراه ندارد. این نگاه، به ما درس های پُرارجی را ارایه می دارد. او به این باور است که جغرافیه، مردم و فرهنگ این کشور نشان می دهد که همیشه سرنوشتش با جنگ، شکست و ناکامی، گره نخورده است.

این کشور به مدت چهار هزار سال، به مانند پلی میان قاره ها و فرهنگ ها حضور پُر رنگ داشته است. در این سرزمین در سال (2000)، پیش از عیسا، مرکز های هنر و تجارت و سوداگری به شگوفایی نشستند. در همین جا، «راه ابریشم»، به چنان رونق اقتصادی دست یافت که «چین» را به «روم» پیوند می داد. در همین سرزمین، در فاصله میان یورش سربازان «الکساندر بزرگ» و «چنگیزخان»، تمدن های «یونان - باختری»، «بودایی» و «اسلام» سر بلند کردند و انقراض یافتند. شهرت «بلخ» که آن را «مادر شهر ها» می خواندند، از زمان «الکساندر» تا «مارکو پولو» گذشتش یافت و سده ها پایتخت فرهنگی به حساب می رفت. این باور نادرست که «افغانستان» یک جامعه و همبود منزوی، نا دربار و درونگراست، به شدت با تاریخ و فرهنگ این سرزمین همخوانی ندارد. «افغانستان» آن گاه چهره راستینش را

می نمایاند که به پل همکاری و پیوند میان کشور های هم مرز و آنانی که در دور دست ها قرار دارند، بدل گردد. همه کسانی که از این کشور بازدید نموده اند، با روشنی بیان داشته اند که «افغانان» حتا در تاریک ترین لحظه های زنده گی شان، از ایشان با پیشانی باز و گرمای قلب مهمان نوازی و پذیرایی نموده اند. برای این که به فرهنگ آنان رابطه ایجاد نمود، به ترین راه همانا داشتن حرمت به این فرهنگ است. تا آن گاهی که هدف اساسی شریکان جهانی این باشد که کشور را دگرگون بسازند، تا این که زمینه را برایشان فراهم نمایند تا خود جنبه های مثبت و بارز را رشد بدهند، با ناکامی رو به رو خواهند شد.

بعد او با نگاهی به امروز، به این باور است که از سال (2001)، به این سو، هر کارشناس، خبره و سیاست سازی، هر یک سال را "سال سرنوشت ساز" برای این کشور می خوانند. اما، در بند ماندن به این زمان کوتاه، بسیار پُرخطر و تنگ بینانه است. در حقیقت امر، هفت سال این دید کوتاه بینانه، ما را به چنان وضع درمانده گی قرار داده است که جز به کوتاه مدت به چیز دیگری نمی اندیشیم. هدف از نوشتن و بررسی در این مقاله ها آن است که کمی به پیش به آینده - کم از کم به مدت یک دهه - بنگریم و ببینیم که این کشور به کدام سو روان است. در این نوشته ها درس های روشن، و درون مایه های گفت و گو بار ها و بار ها مورد بررسی قرار می گیرند. اما، اساسی ترین نگاه این است که میان اقدام های گونه گونه و برتری های متعدد، برترین ها را تقدم بخشیم. به این معنا که کمتر اما به تر. به تر است یکی دو کار اساسی به صورت درست اجرا گردد تا صد ها برنامه نیمه تمام بمانند. نباید صد سر را تر کرد و یکی را هم کل نی. در این جا، بر برتری های پُراهمیت و حیاتی مانند: امنیت، حکومت قانون، توانایی اقتصادی و هم چنان توجه به مساله های منطقه یی تاکید صورت گرفته است. البته و صد البته، بر توقع های مبتنی بر عقل و خرد، در گذر یک دهه، انگشت گذاشته شده است. در این راستا توجه به نا امنی که ناشی از شورش، دهشت افگنی، مداخله منطقه یی و یا جنگ سالاری می گردد و سند سکندر را در برابر پیشرفت و ترقی می سازد، نیز از اهمیت والایی برخوردار است. این گپ درست است که تنها با اهرم امنیت نمی توان دست به معجزه زد. اما، تا آن گاهی که نهاد های پُرتوان امنیتی در کشور فعال نگردند، هیچ کاری از پیش برده نمی شود. برتری یا فوریت دیگر، مشروعیت خود حکومت در «افغانستان» است. این اهرم، راه را برای فرمانروایی قانون باز می نماید. بدون شک، آینده کشور بسته به توانایی رهبران در راه سازماندهی نیرو های مثبت برای دست یافتن به هدف های سازنده است. برتر از همه فوریت ها، فراهم ساختن زمینه برای مشارکت آگاهانه مردم است. ما، باید مردم را به نیروی پر توانی برای حرکت جامعه بدل سازیم، نی به آدمان منفعلی که تنها و تنها در دریای دگرگونی های تند و سریع، غرق ساخته شوند. در جای دیگر این سیاهه برتری ها، همسایه گان کشور قرار دارد. بایست جو اعتماد را در این زمینه فراهم آورد.

دیدي در باره این کتاب :

" کتاب «آینده افغانستان»، نگاه روشنی در باره این مساله که چگونه برخوردی با «افغانستان»، صورت بگیرد، می اندازد. آن گاهی صلح و آرامش در این سرزمین باز می گردد، که تنها و تنها پاسخ به نیاز ها و آرزو های مردمش، در گوهر و هسته دستور کار قرار داده شود و شرکای منطقه یی و بین المللی همه با هم، مانند نوازنده گان یک ارکستر بزرگ، آهنگ نیت برای آوردن ثبات آینده را به درستی بنوازند. کار برای مساله های چون: دولت، امنیت، فرهنگ و مردم سالاری در مدت زمان یک دهه، اجرا گردد. مقاله هایی که در این اثر به رشته تحریر آورده شده اند، زمینه یک نگاه ژرف و نقادانه را در دراز مدت هم برای افغانستان و منطقه فراهم می سازند."

«لخدر پراهمی»، نماینده ویژه پیشین سرمنشی عمومی ملل متحد برای «افغانستان»

چشمداشت ها، آرزو ها و توقع های بزرگ ؟

«افغانستان» در سال های اخیر، مورد بمباردمان شدید دگرگونی های تند که در درازای تاریخش همانند نداشته، قرار گرفته است. این کشور، پس از سال (1973)، به دنبال رشد آرام آرام و تدریجی که نیم سده را در بر گرفت، با تازیانه رقابت ابر قدرت ها در جریان جنگ سردف قمعین زده شد. پس از آن، تجاوز شوروی، کمونیزم، جهادیزم، جنگ داخلی که در آن هر گروه جنگی قومی به یاری کمکگران منطقه یی به نفع آنان عمل کردند، و راه را برای طالبانیزم و جهادیزم جهانی «بن لادن»، مساعد ساختند، این کشور را تا گلو در مرداب بحران غرق نمود. در پایان این گیر و دار، ا.م. امریکا، برای آرامش سازی و مردم سالاری، دست به مداخله نظامی زد.

او، سپس به بررسی سی سالی که نیم نفوس کشور را بی جای ساخت، یک سوم آن از سرزمین خویش راند. بیش از یک میلیون کشته و میلیون های دیگر زخم بر داشتند. به افسرده گی روحی مبتلا شدند، و یا به سبب نبود اساس ترین وسیله های زنده گی در چنگال مرگ زود رس جان سپردند. تحصیل کرده گان آن جا را ترک گفتند. سیلاب جنگ افزار ها کشور را تا گلو غرق نمود. گروه های جنایی بر همه گوشه های زنده گی چنگ انداختند. فساد، گسترش اعتیاد به ماده

های نشه یی بیداد می کرد. و بدتر از همه فرهنگ نادیده انگاری و عدم مجازات گناه کاران، ساختار های سنتی، اقتصادی، حکومتی و آرامش سازی را در سایه فرار داد، دست می یازد.

هرگاه این امر را همراه با فرهنگ سنتی که سده ها بر کشور مسلط بوده، در نظر بگیریم، بایست این پرسش را کاشت که چشمداشت عقلی و مبتنی بر خرد برای آوردن دگر گونی و تغییر در این مدت یک دهه بایست چگونه باشد؟ آیا درست است که در این کشور روند پُر دشوار و طولانی سیستم سیاسی مبتنی بر دموکراسی را که در گوهش حقوق فردی و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، قرار دارد، آن هم در یک مدت کوتاه، سر و سامان داد و توقع داشت؟ کدام برتری های وجود دارند که در آن «افغانان» و جامعه جهانی، دید مشترک دارند؟ در جهانی که با منبع های محدودی دست به گریبان است، به نظرم برتری اساسی برای «افغانان» این است که در یک محیط با امن که در آن غذای کافی وجود داشته باشد و از داد و عدالت نسبی بهره بگیرند. برای جامعه جهانی، برتری اساسی این است که دیگر کشور به پناه گاه امن شبکه جهانی دهشت افگنی، بدل نشود.

با آن که کتاب نگاهی به آینده دارد، اما، نا درست است تا گوشه چشمی به ناکامی دردناک و جدی هفت سال گذشته نیندازیم. این امر به ما یاری می دهد تا با برتری های اساسی برای سال های پیشروی، آشنا گردیم با نگاهی به نوشته «راینهولد نیبور» زیر نام "دم و دعای بزرگان"، این توصیه را به یاد بیاوریم که «افغانستان» و ا.م. امریکا، در آرزو های بزرگ شان برای ملت سازی بایست با آرامش بر خورد نمایند و به ساده گی بایست بپذیرند که توانایی دگر گون سازی برخی مساله ها را ندارند و جرات آن را داشته باشند تا تنها چیز هایی را تغییر بدهند که می توانند و خرد درک این تفاوت را داشته باشند.

این مساله ها، گوهر راه انکشاف کنونی کشور را می سازد: در کنار روند گام به گامی که به وسیله نیروهای داخلی در کشور جریان دارد، دگرگونی های تند و اساسی در «افغانستان» زیر تاثیر نیروهای گونه گونه که با فشار خارجی همراست، نیز قرار می گیرد. از (2001)، به این سو، نگرانی های امنیتی ا.م. امریکا، بر این مسیر فرمان می راند و خط دگرگونی را تعیین می کند. از آن پس، سرزمین هایی بی حکومت و بی صاحب که مورد بهره برداری دهشت افکنان و قاچاقبران قرار می گرفتند و «افغانستان» در پیشاپیش آنان قرار داشت، به دردمرگ بزرگ و تهدید کلان صلح و امنیت جهانی بدل شدند. به این گونه بر آن شدند تا گلیم این گونه جایگاه های پُرخطر و داغ را بر چینند.

بر پایه این باور، مساله دولت سازی و یا دگر گون سازی دولت های ناکام به کشور های مبتنی بر دموکراسی و با ثبات، به هدف رزم آرایانه یا استراتژی ا.م. امریکا که پس از جنگ جهانی دوم همانندی نداشت، بدل شد. اداره «بوش»، پس از حادثه دهشت افگنی، توانایی آن را نداشت تا پیش از پورش ها، هدف رزم آرایانه و استراتژی دراز مدت ملت سازی را به صورت همه جانبه طرح و عملی نماید. عدم آماده گی اداره «بوش» برای آوردن دگرگونی سیاسی در «افغانستان» و «عراق»، کار را با دشواری شدید که تا هم اکنون پس لُرزه هایش ادامه دارد، رو به رو ساخت. اداره «بوش»، بر آن نشد تا از ارتشش، سرمایه اش و حتا نیت سیاسیش، برای موفقیت در «افغانستان»، بهره بگیرد. در عوض او بر گروه های ایله جاری جنگ سالاران که در سوانح کار کردهای شان قاچاق مواد مخدره، نقض حقوق بشر، و بالا تر از همه بی توجه یی به فرمانروایی قانون، با خط جلی و پُر رنگ نقش یافته بودند، اتکا نمود. لکه سیاه تجاوز به این کشور که به گفته "انجیل" می توان آن را «گناه اصلی» - آتی که آدم و حوا را از بهشت راند - خواند، می شد به وسیله تعهد ژرف در راستای آوردن امنیت و دولت سازی، شست. اما، این کشور به زودی زیر سایه تیره جنگ «عراق»، قرار گرفت. تمام یا بخش اساسی توانایی جنگی، سرمایه و توجه سیاسی، به آن سو سوق گردید. جنگ در «عراق» همچنان مناسبت های میان ا.م. امریکا و متحدانش و موقف آن کشور در جهان «اسلام»، را بر هم زد. این امر، اثر بدی را در وضع موفقیت در «افغانستان» گذارد.

آن گونه که بخش زیاد نویسنده گان در این کتاب، یاد آور شده اند، دگرگونی در این کشور پس از (2001)، با شدت صورت گرفته است.

وسيله های ارتباط گروهی و هم چنان دسترسی به اطلاع و آگاهی، به شدت گسترش یافته است. این امر با فرصت های تازه برای دست یابی به معارف، همراه بوده است. میلیون های انسان پناهنده، به کشور باز گشته اند. کشور، دارای آزاد ترین قانون اساسی در منطقه می باشد و در همین چارچوب، مردم با رای مستقیم خویش رئیس جمهور را بر گزینند. اما، این دگر گونی های تند و سریع می تواند در سطح افراد و گروه ها، بر هم زنده ثبات نیز باشد. برای بسیاری از مردم، رژیم نو ادامه ایدئولوژیکی «غرب»، مانند آتی که سر از انقلاب کمونیستی سال های (80)، بیرون کرد، به حساب می آید. این امر، آلمان عادی در کشور را با فرمانروایان نخبه در «کابل» و حامیان بین المللی شان در وضع بیگانه گی قرار داد. ما با کشوری که در آن بیش از پنجا فیصد مردم در دهکده های کوچکی که تنها سه صد نفر و یا کم تر در آن ها زنده گی می نمایند، و پابندی به سنت های قدیمی، زنده گی خصوصی و احترام، رفتار و کردار شان را شکل می دهد، روبه رو هستیم.

این را نباید گفت که مردم در این کشور دارای یک دید پُر توافق نسبت به آینده بوده اند که آن را مداخله جامعه بین المللی بر هم زده و زیر پای نموده است. بر عکس، مانند هر کشوری دیگری که دچار دگرگونی سریع شده است و هویتش دستخوش تغییر، اینان نیز از هدف های گنگ، نا هم آهنگ، متناقض و دم دمی سخن می زنند. به صورت نمونه بسیاری خواستار یک حکومت مرکزی پر قدرت اند که بتواند گروه های گونه گونه را زیر چتر نفوذش بیاورد، علیه گزافه گران و افراطیان نبرد نماید، و بتواند دستور کار جامعه جهانی را که تیت و پراکنده است، در خط واحدی قرار بدهد و بر آن نظارت داشته باشد. از سوی دیگر، اعتماد و باور نسبت به حکومت مرکزی، پس از سی سال استبداد، به شدت پایین است و بسیاری از آنان حاضر نیستند تا با آن تماس داشته باشند. همچنان بر خی می خواهند تا نیروهای بین المللی - به ویژه «امریکا» و «اروپا» - تنها از دور امنیت کشور را نگه دارند و برنامه های تقنین آمیز قدرت های منطقه بی را که در کار های داخلی کشور مداخله می نمایند، نقش بر آب بسازند. از سوی دیگر، بسیاری مردم از ارتش های عیسایی که از کشور های دور آمده اند، واهمه دارند. اینان می ترسند که مبادا این نیرو ها بر منطقه تسلط بیابند و پرده از روی زنان مسلمان بر دارند.

این امر روشن است که بخش زیاد مردم و سیاست سازان بین المللی آرزوی یگانه بی نیز دارند و آن این که : به یک «افغانستان» با ثبات، متکی به خود که در داخل و با همسایه گانش با آرامش به سر ببرد، دست بیابند. با آن هم راه رسیدن به این هدف دراز است و در این چند سال گذشته طولانی تر شده است. اکنون به آن چی به شدت نیاز است، یک هدف رزم آریانه یا استراتژی همه جانبه است که بتواند میان هرج و مرج و مردم سالاری، میان چادری و تساوی حق زن، میان جرگه قبیله بی و دادگاه عالی، شاه پل بزند. کار در دهه بعد، ساختن و کشیدن همین پل هاست. گام نخست در این راستا، شناسایی برتری ها و همراهی آن ها با چشمداشت ها و توقع ها می باشد. بایست پیوند های درونی میان هدف ها، توانایی ها و تعیین را شناسایی نمود. جامعه بین المللی از یک دید درست مردم کشور که برآستی بتواند عملی شود، به تر بهره می برد تا برنامه های باشکوه و پُر سر و صدایی که چون آدم برفی با اولین تابیدن نور خورشید واقعیت، چیکه آب گردد.

دید دیگری در باره این کتاب

«این اثر، جامع ترین و هم جانبه ترین بررسی بی را در مورد این مساله که چی اشتباه هایی در «افغانستان» صورت گرفته است و چگونه می توان کاری انجام داد که این غلطی ها جبران گردد، در بر می گیرد. در این اثر حیاتی ترین مساله - آینده «افغانستان» و منطقه بی که در آن قرار دارد، مورد بررسی موشگافانه بی قرار گرفته است و این که چگونه جامعه جهانی و به ویژه گروه کاری «اوباما»، به صورت حتمی با این آینده برخورد نمایند.»
«احمد رشید»، نویسنده پُر فروش ترین کتاب زیر عنوان : «سقوط در هرج و مرج»

توازن میان مرکز و اطراف

قانون اساسی سال (2004)، با شدت بر تمرکز قدرت که در اثر آن همه نیروی سیاسی و اقتصادی از «کابل» جریان بیاید، تاکید می ورزد. برای اجرای این امر، به نهاد های بزرگ و به شدت فعال و کارایی نیاز است که از حمایه خدمات ملکی پُر قدرتی بر خوردار باشد. دادگاه ها و محکمه های نوی در سراسر کشور بنا گردد و در آن ها قاضیان ماهر و بیطرف که مورد اعتماد محیط اطراف و مردمی که بخش زیاد شان بیسواد اند، قرار بگیرند، بر مسند قضا تکیه بزنند.

اما، این امر با واقعیت ها وفق نمی نماید. اکثریت مردم در همبود های رو به رو و به هم بسته به سر می برند و در همین جایگاه هاست که حکومت داری و فرمانروایی، از حل مساله زمین تا زر و زن، میراث و دیگر و دیگر به صورت سنتی و عنعنه بی جریان می یابد. این ساختار ها از اهمیت بالایی برخوردار اند و باید از آن استفاده درست صورت بگیرد. به راستی همین ساختار ها در درازای سال های جنگ، در حالی که حکومت مرکزی وجود نداشت، عمل کردند و به یاری مردم شتافتند.

این را نمی توان گفت که نهاد های محلی آرمانشهرها اند. نگاه اینان بیش تر به سنت ها که به صورت عموم حق زنان نادیده می انگارند، در برابر زور گویان محلی سر تسلیم می گذارند و توانایی مقابله با مناقشه های بزرگ مانند مساله هایی چون دهشت افگنی، قاچاق تریاک و جنگ سالاران که در میان همبود ها جریان می یابد، ندارند. اما، اگر به درستی با آن ها برخورد شود، به صورت نسبی ساختار های مساوات جویانه بوده و می توانند یک نوع هم آهنگی اجتماعی را در درون همبودها سامان دهد. نکته مهم این است که این اقدام ها که بر یک نوع فرمانروایی همبودی استوار است، مشروعیت دارند. در حالی که نهاد های دولتی از این امر هنوز بهره ندارند. در این جا دیگر از قرارداد اجتماعی که چتر حمایه اش را بر شهروند، می گستراند و در عوض از او اطاعت از قانون را می طلبد، هنوز خبری نیست.

آن گونه که در برخی مقاله ها در این کتاب یاد آوری شده است، باید برای حل مساله ها برخورد جدی هم از بالا به پایین و هم از پایین به بالا، صورت بگیرد. در این راستا، باید چنان نهاد های قدرتمندی در حکومت مرکزی به وجود آورده شوند تا توانایی مقابله با مساله هایی را داشته باشند که از توانایی همبود های اطراف بیرون است، در عین زمان ظرفیت و توانایی قدرت های محلی را چنان بالا برد که بتوانند به مساله های دیگر بپردازند. در این چارچوب، حکومت مرکزی مسوولیت چنان اموری را به دوش می کشد که نیاز عمومی را مانند: نبرد با شورشیان، کشیدن سرک ها، بخشیدن نظم به رسانه های گروهی و نگه داری حقوق اساسی شهروندان پاسخ بگوید. از سوی دیگر، قدرت های محلی به مساله های اداره و ساختار محلی پرداخته به مساله هایی مانند: تنظیم کار های آبیاری، رشد زراعت و حل مناقشه های محلی رسیده گی می نماید. از سوی دیگر، جامعه مدنی و تشبثات خصوصی به گسترش رسانه های گروهی پرداخته به حمایت و نگهداری از حقوق اساسی مردم و احیای دوباره فرهنگ، دست می یازد. در نتیجه این گونه برخورد ها، زمینه برای مشارکت بیش تر مردم، رشد جامعه مدنی و ارایه خدمت های اساسی در سطح محلی، فراهم می گردد. این امر، راه را برای مشروعیت نهاد های ملی و محلی می گشاید.

بر خورد کهنه و قدیمی فرمانروایی و حکومت داری در «افغانستان»، آن گونه که «بارنت روبین» به آن در این کتاب اشاره می نماید، این بود، «امیر اداره مرکزی را برای تامین امنیت بر پا می داشت و محکمه های شرعی را برای تامین عدالت، به وجود می آورد و اداره محلی و حل مناقشه های مربوط را در دست همبود ها و قبیله ها، می گذاشت.» برخورد نوین بایست بخش های گونه گونه همین درونمایه را در بر بگیرد. در این راستا حکومت مرکزی امرتأمین امنیت و عدالت را در سطح ملی به دوش بکشد و از موقعیتش در رابطه با کمکگران بین المللی، برای سمت دهی یاری ها به اداره های محلی به گونه یی استفاده نماید که در بر گیرنده فرمانبرداری از قانون باشد. این امر، زمینه را برای گسترش جامعه مدنی فراهم ساخته به آن توانایی کشیدن پل میان این دو بخش را می دهد و نفوذش بر جای هایی راه باز می نماید که نی در دسترس حکومت مرکزی و نی زیر فرمان اداره محلی است.

در این راستا در درازای هفت سال گذشته، نمونه درخشان را می توان **برنامه همبستگی ملی**، خواند که آن را وزارت «باز سازی و انکشاف دهات» به پیش می برد. در نتیجه این کار، خدمت های عامه به درستی توزیع و ارایه گردید و همراه با آن اداره در سطح همبود های محلی بر قرار شده است. **برنامه همبستگی ملی** از شیوه های گونه گونه برخورد سنتی مانند «شورای محلی» بهره گرفت. این ساختار آهسته آهسته به محلی برای تصمیم گیری که منتخب مردم است، بدل شد. این ساختار، اکنون توانایی برنامه سازی و نظارت بر برنامه انکشافی را که برای یک محل سر و سامان داده شده است، دارد. این برنامه از چار سرچشمه آب می خورد: همبود های محلی، سازمان های غیر دولتی، حکومت و یاری دهنده گان بین المللی. این امر درحالی صورت می گیرد که چشمه واحدی توانایی سیراب کردنش را ندارد. همبود های محلی را حکومت و سازمان های غیر دولتی که از مدت بیست سال – در داغ ترین روز های جنگ – به این سو مسوولیت ارایه خدمت را به دوش می کشیده اند، یاری می رسانند. حکومت مرکزی با استفاده از **برنامه همبستگی ملی**، پولی را که از کشور های یاری دهنده درجهان به دست می آورد، به این سو سوق می دهد. چنین برخوردی در بخش صحتی نیز پُربار بوده است. این بخش نیز بر برنامه های محلی اتکا دارد و از سرچشمه های یاد شده آب می خورد. در نتیجه اساسی ترین خدمت های صحتی از رقم هفت فی صد به هفتاد فیصد، ارتقا نموده و رقم مرگ و میر کودکان خرد سال را تا بیست و شش فیصد پایین آورده و جان هشتاد هزار جوان را از مرگ نجات داده است.

امنیت، حاکمیت و فرمانروایی قانون

امنیت در گوهر روند مساله ثبات و باز سازی قرار دارد. اما، نمی توان امنیت را بر مردمی که از شدت درمانده گی به جان رسیده اند، تحمیل نمود. بایست بافت اجتماعی و سیاسی کشور را با دقت و دلسوزی دوباره رفو کرد. این امر از راستای ایجاد نهاد هایی که فرمانروایی قانون و مشروعیت را به میان بیاورند، می گذرد و آن ها را قادر می سازد تا ریشه های مناقشه و برخورد را از بیخ و بن بر کشند. جامعه هایی که از جنگ به سوی صلح می گذرند، با نبرد جان سوز و دشوار توجه به بخشیدن توازن میان ایجاد امنیت، ثبات، فرمانروایی قانون و مردم سالاری، دست و پنجه نرم می نمایند. «ع. ا. جلالی» در مقاله اش بر باز سازی نیروهای امنیتی به مثابه گوهر یک دولت مشروع، تاکید می ورزد. او «حکومت داری درست و خوب، همراه با عدالت و فرمانروایی قانون را در سایه نگرانی های ناب و خالص امنیتی» قرار دادن نا درست می خواند. او استدلال می نماید که انکشاف نهاد های امنیتی گام به گام با هدف های گسترده دولت سازی همراه گردد.

ناکامی آینده نگری و سرمایه گذاری در «افغانستان» که از همان سال (2001)، نشانه هایش را می توان دید، خلای خطرناکی را به میان آورده است. درد سر و مشکل اساسی در این امر نهفته است که نزد جامعه بین المللی، تامین امنیت در کشور، در سایه تاریک درهم کوبیدن شبکه دهشت افگنی جهانی، قرار داده شد. می توان به ساده گی دید که این گونه برخورد از سوی جامعه بین المللی، زمینه را برای سربلند کردن دوباره «طالبان» و گذر به سوی سیطره بر آن فراهم

آورد. اما، ضرور است تا حکومت و نیروهای امنیتی این کشور در دراز مدت تبدیلی را برای «طالبان» فراهم آورند. در کنار این واقعیت تلخ، منبع های مالی برای ایجاد و رشد نیرو های امنیتی، به شدت کم رنگ بوده و این مقدار هم نادرست و بدون برنامه به کار برده شد. به این گونه ساختار هایی که در نتیجه کنفرانس «بُن» و روند قانون اساسی و برنامه جهانی (2006)، برای شکل گیری یک حکومت مشروع، حکومتی که بتواند صلح را در داخل تامین نموده و با همسایه گان با آرامش به سر ببرد، نتوانستند کارگر واقع شده به زدایش فقر و تنگدستی یاری برسانند. همزمان هشت پای تجارت و قاچاق مواد مخدره، آب تند به آسیاب حرکت شورش سرار بر نمود.

با در نظر داشت یک دهه یی که در برابر ما قرار دارد، به ساده گی پیام مقاله ها در این کتاب به شدت روشن است: بایست به ریشه ها برگشت. امنیت را تامین نمود، محیط مناسب منطقه یی را به میان آورد، مشروعیت حکومت را سر و سامان داد، مشارکت مردم را در امور تامین نمود و فرصت های مناسب اقتصادی را برای مردم فراهم ساخت و حرکت شورش را در تنگنا قرار داد. در مورد روند دولت سازی، «برنت روبین»، استدلال می نماید که برای دست یافتن به مفهوم حد اقل در مورد حکومت این کشور، با مساله های سیاسی - جغرافیایی جهانی (نبرد با دهشت افگنی، مناقشه «ایران - امریکا» و آینده «ناتو») از یک سو و همکاری منطقه یی، حرکت شورش، اقتصاد تریاک که از اداره بیرون شده است، از سوی دیگر، رو به رو هستیم. در این راستا می توان از وابستگی این کشور به جامعه جهانی که نود فیصد بودجه اش را می پردازد، به شمول صد در صد پرداخت خرچ باز سازی نیروهای امنیتی که به مشکل می تواند این روال ادامه یابد، نام برد. به باور «روبین» به ترین کاری که می توان به آن امید یی بست راه حل منطقه یی است که بتواند «افغانستان» را از میدان بازی رقابت گلو پاره کن به حالت بیطرفی بکشاند که نقش پیوند گر را به دوش کشیده در دراز مدت راه را برای رشد و انکشاف آرام آرام باز نماید.

پس در مورد مردم سالاری و بسیج مردم که به وسیله انتخابات و دسترسی به رسانه های گروهی و جنبش کوچک اما پُراهمیت حقوق بشر، چی می توان گفت؟ در این جا در برابر ما دشوار ترین مساله روند ماموریت و رسالت دولت سازی، قرار دارد. چگونه می توان حد اقل نهاد ها و موسسه هاس ضروری را به حیث حافظ و نگه دارنده انکشاف مردم سالاری، را سر و سامان داد. انتخابات، می تواند چنان آتش نبرد سیاسی را روشن نماید که خط فاصل میان قومان و فرقه ها را شگاف تر بسازد. «تام کاروترز»، که آدم خبره و کار شناس در این راستا هست، چنین یاد آور می شود:

"در برخی مورد ها برای رشد مردم سالاری نبایست منتظر شد تا روند دولت سازی تکمیل گردد. اما، آن جای هایی که یک دولت به صورت کامل - بنا بر دلیل های گونه گونه - نیست و نابود و یا ناکام شده باشد، راه سپردن به سوی رقابت سیاسی و انتخاب ها، بی معنی است. برای این امر، دولت بایست ظرفیت فعالیت کم از کم و یا انحصار نیروها را داشته باشد. در این صورت، یک کشور می تواند در راه رشد و انکشاف چند گویی سیاسی گام بر دارد."

از سوی دیگر، نبودن انتخاب ها، خود زمینه را برای چسبیدن یک گروه انحصار گر (و یاری دهنده گان بین المللی اش) به چوکی قدرت، فراهم می سازد. این دیگر، پشت پا زدن به اساسی ترین ارزش های آزادی سیاسی به حساب می آید.

«گران کپین»، در مقاله اش بیان می دارد که چشمداشت ما از مردم سالاری در این جا، به شدت بیش از اندازه بالا برده شد. ما با نا درستی به این باور بودیم که "مردم سالاری چراغ جادویی است که با آن می توان تمام زخم ها و داغ هایی که در این مدت، بر تن کشور وارد شده است، با یک مالش تند و سریع، التیام بخشید." این امر روشن است که در دراز مدت فرمانروایی با شیوه مردم سالاری، کلید ثبات به حساب می آید. اما، بایست نهاد ها و موسسه ها نگه دارنده این پدیده از چنان قدرتی برخوردار باشند که بتوانند ضامن محکم برای قانون اساسی و مردم سالاری، گردند. قانون اساسی و در نتیجه شیوه اداره مردم سالاری را نمی توان در جریان گذار، به درستی به کار برد.

سازش و ساخت یک فرهنگ حسابدهی

در این راستا، نقش فرمانروایی قانون یا حاکمیت قانون و فرهنگ حسابدهی، که بر تمام ساختار های حکومت، نیروهای امنیتی و افکار عامه اثر وارد می نماید، از اهمیت والایی برخوردار است. بایست نهاد های چون پولیس، قضا، مبارزه با فساد و حقوق بشر را تقویت نمود. در این راه، نقش دیده بانی مردم از راه دسترسی به رسانه های گروهی و خود نهاد ها از اهمیت ویژه یی برخوردار است. اما، باید توجه نمود تا در برابر بر خورد سنت و نوگرایی، توازن ظریفی را نگه داشت، زیرا در این کشور، از دید تاریخی، این امر سد و مانع های بزرگی را در راه پیشرفت و ترقی، فراهم آورده است.

گسترش رسانه های گروهی یا به صورت دقیق تر انفجار آن در کشور، یکی از دست آورد های بزرگ دوران پس از «طالبان» شمرده می شود. این امر، از سوی دیگر تشنج را نیز می باشد. به باور «امین طریزی»، درجه حضور کیفیت مردم سالاری را می توان با سنجه اندازه کیفی رسانه های گروهی، محک زد. این اهرم قدرتمند، با گذشت هر لحظه میلیون ها انسان را در کشور در برابر چنان آگاهی قرار می دهد که چند سال پیش برای شان ناشناس و یا حرام بوده است. جالب است که چگونه برنامه هایی مانند «ستاره افغان»، و یا فلم های اغراق آمیز «بالیوود»، در کنار قرابت

قرآن، به حضورشان ادامه می دهد؟ هر روزی که رسانه های گروهی گسترش بیش تر می یابد، و ملکیت شخصی آن ها بیش تر می شود، علاقه دولت برای مهار زدن و کنترل بیش تر، اضافه تر می گردد. درون مایه رقابت تند را میان حکومت و جامعه مدنی، نوگرایی و سنت گرایی را می توان با شدت تمام در نوشته «جولیان لیسلی» در مورد فرهنگ نیز توان دید. خلق یک همبود خیالی، اساس و عنصر اولی روند دولت سازی - را می توان در مبحث پیچیده فرهنگ دید. هنر، زبان و نگه داری چیز هایی که به گذشته تعلق دارند، همه و همه در چار چوب یک فضای گسترده، مفهومی را برای فرهنگ در بر می گیرد. از همین جاست که سیاستمداران، دیوان سالاران، و قدرتمندان همه و همه تلاش می ورزند تا در این فضا جای بیش تری برای شان دست و پای نمایند.

شرکت مردم در روند مردم سالاری، دسترسی به آگاهی و فرهنگ های دیگر، و هم چنان گسترش جامعه مدنی، هزار ها انسان در این کشور را به چنان سطح آگاهی از حق خویش رسانده است که دیگر نهاد های خلافش مانند جنگسالاران، شورشیان، نیروهای محافظه کار و حتا حکومت نمی تواند آن را نادیده انگارند. در حالی که حتا بخش زیاد مردم از اعلامیه جهانی حقوق بشر آگاهی ندارند، اما، «نادر نادری»، استدلال می نماید که حقوق بشر یک مفهوم نا شناخته یی که از غرب وارد شده است، نزد مردم کشور، وجود ندارد. گوهر این اعلامیه در فرهنگ این کشور جای مهمی دارد. اما، تضاد میان یک نظام قضایی که حافظ حقوق بشر است و در روی کاغذ قرار دارد، با حضور محیط عدم کشاندن گناه کاران در پای میز محکمه، چنان ژرف است که خطر بزرگی را برای نابودی این نظام در بر دارد. تنها این نیست که حقوق فرد زیر پا می گردد، بل در دسر بزرگ در این امر نهفته است که فرمانروایی قانون - جایی که قانون به صورت مساویانه بر همه تحمیل گردد - در این عرصه ناپدید گردیده است. مقاله هایی در باره مردم سالاری، رسانه های گروهی، حقوق بشر و فرهنگ همه و همه به این باور اند که معارف برای همه و حضور افکار عامه، نیاز های اولی برای عمیق ساختن و ریشه دار شدن فرهنگ احترام به حقوق انسان در این جامعه، شمرده می شود.

مساله حقوق زن، مانند شعله یی است که دست زدن به آن انگشتان را می سوزاند. این امر، در گوهر تشنج میان نوگرایی و سنت گرایی، مرکز و اطراف، اسلام و تساوی حق، قرار دارد. «سیپی آذربایجانی مقدم» چنین استدلال می نماید: در حالی که راندن «طالبان» از قدرت در «کابل» ممکن برخی سیاست های زن ستیز آن نظام را به عقب رانده باشد، اما، آینده برای بخش اکثریت زنان هم چنان تیره و تار است. دسترسی به آموزش و معارف، خدمت های صحی، محکمه ها و دیگر دفترهای عمومی، برای شان نا میسر است، در حالی که ازدواج اجباری و لت و کوب خانگی هم چنان رقم بالایی را نشان می دهد. بسیج اقتصادی، آشنا شدن با فرهنگ دیگران به وسیله رسانه های گروهی و مهاجرت ها و حضور شان و لو کم رنگ در کار های عامه مانند عضویت در پارلمان، پولیس و دیگر کار های حرفه یی را می توان روشنایی کم رنگی در این افق تیره خواند. البته آهنگ رشد این پدیده چنان کند است که اثر کم تری بر زنده گی بخش زیاد شان وارد کرده است.

مساله منطقه

کارایی و یا ناکارایی «افغانستان»، بیش تر از همه کشور ها، در پیوند با جهان اطرافش قرار دارد. به راستی اگر این کشور به حیث میدان باز نبرد در بازی بزرگ باقی بماند، پس بخش مهم این کتاب دیگر نا مهم به حساب می آید. این کشور، در جال عنکبوتی به شدت پیچیده تشنج منطقه یی، در بند شده است. خنجر های رقابت میان «پاکستان» و «هند»، «ایران» و «امریکا»، نقش «چین» و «آسیای مرکزی»، «روسیه» و «عربستان»، بر بافت و تار و پودش به شدت، اثر پاره کننده یی را بازی می نمایند. در همین زمان، تلاش برای سرعت به هم پیوسته گی در دنیای جهانی شدن کنونی، بیش تر از هر وقت دیگر، جریان می یابد. در این مورد «ویلیام مالی» در مقاله اش می نویسد هر که هرگاه اگر این کشور می خواهد تا در این گیر و دار به موفقیت دست بیابد، به ترین و یگانه راه، برخورد جامع منطقه یی در برابرش قرار دارد و بس. به باور او "بر هم پیوستگی می توان نام بازی بزرگ نوین را گذارد.

در گوهر این تشنج ویرانگر، مناسبت ها میان «افغانستان» و «پاکستان»، به ویژه موقعیت مرزی میان شان قرار دارد. به دید «ماروین واینباوم» و «حسیب همایون»، زمینه های فراوان همکاری میان این همسایه گان در ساحه تجارت، انرژی و نبرد مشترک با گزافه گرایی و افراطی گری و بهبود اداره و رشد اقتصادی در منطقه های قبیایلی که در مرز های دو کشور قرار دارند، وجود دارند. اما، از زخم های خونین منازعه مرزی، ترس «پاکستان» از عظمت طلبی «هند»، و تاریخ پُر از تضاد های آشتی نا پذیر میان شان، چرک و ریم نفرت و دشمنی می ریزد. این ها، بر توسن برخورد های علنی و پنهانی میان دو کشور، تازیه می زنند و هر دو کشور را از زین اسب قدرت به زمین می زنند. خطرناک تر از هم این که گروه های گزافه گر دینی که باری از سوی «پاکستان» برای خرابکاری در «کشمیر» و «افغانستان»، حمایت می شد، اکنون فرانکشستین وار، از دست کنترل خارج شده اند و ساختار سیاسی خود «پاکستان» را تهدید می نمایند.

به صورت روشن، اندیشیدن در باره آینده «افغانستان» به یک رویای در هم شکسته بی می ماند. باید میان شهروندان و دولت، میان نهاد های ملی و محلی، میان مرد و زن و میان قومان، نی تنها پل ساخت، بل باید شاه پل های استوار کشید. باید در این خط به هدف رزم آریانه و استراتیجی دراز مدت که از یک دیدگاه گسترده و ژرف بر خوردار باشد، اندیشید. برای دست یافتن به این امر به برنامه بی، سرچشمه هایی و تهداب محکم و قویی بر هردو سو نیاز است. چنان دشواری بزرگی در این کشور وجود نداشته است که برایش راه حلی تدارک دیده شده نتوانسته است، اما، تعداد و پیچیده گی نبرد این کشور را در جایگاه ویژه بی قرار داده است.

این برنامه برای آن روی دست گرفته شد تا توجه ژرف تر و همه جانبه تر به مساله های اساسی و بنیادی، صورت بگیرد. آن گاهی که به درک درست رسیدیم، و به آن توافق نمودیم، می تواند یک دید گسترده و دراز مدت شکل بگیرد و برای دست یافتن به آن هدف رزم آریانه و استراتیجی، سر و سامان بیابد. در برابر «افغانستان» آینده، مساله های مهم دیگری مانند: انکشاف و رشد اقتصادی، صحت عامه، فرمانروایی قانون، و مهم تر از همه آموزش، قرار دارد که در این اثر به آن ها به صورت همه جانبه پرداخته نشده است. تنگنای زمان و فضا فرصت آن را میسر نساخت تا آن ها را همه جانبه بررسی نماییم. این کار در چارچوب برنامه آینده «افغانستان»، ادامه می یابد.

اگر بتوان در این اثر به جستجوی پیام روشنی باشیم، این است که بدیل های که بتواند پابندی بین المللی را در مورد این کشور جان دوباره ببخشد، بسیار دور از تصور است. هنوز دیدگاه محشر اندیش و قیامت گونه بی حضور پُررنگ دارد. بر مبنای این باور، که به نفع «طالبان» هست، چنین بیان می گردد، " امریکاییان ساعت های زیاد دارند، اما، ما زمان زیاد"

این ها همه بسته به این اگر ها اند: اگر یک دهه برای «افغانان»، سیاست سازان بین المللی و فرماندهان جنگی، زمان کوتاه برای اجرای برنامه است، پس شورشیان فرصت طلایی برای دست یافتن به قدرت دارند. اگر تعهد بین المللی به «افغانستان» و منطقه پا بر جا باشد، و منطقه به جای خنجر کشی دست یاری با هم بدهد و رهبری محلی توان آن را بیابد، تا مردمش را به سوی آینده روشن برای هدایت نماید، همه ما می توانیم به امید آینده به تر و امن تر باشیم.

آقای «ج.ا. تیر»، مدیر «برنامه آینده افغانستان» بوده، عضو «گروه کاری افغانستان و پاکستان» است. او در کنار دیگر مصروفیت های دیگر، در جریان دو سال از (2002 تا 2004)، برای شکل گیری قانون اساسی و سیستم قضایی کشور، نقش پُراهمیتی را بازی نموده است. او مفسر رسانه های گروهی زیادی است.

نوشته های دیگری در این اثر:

1. چگونه گی دگرونی دولت افغان

بارنت روبین Barnett R. Rubin
2. آینده نهاد های امنیتی

علی احمد جلالی
3. انتقال دراز مدت با شیوه مردم سالاری

گرانت کیپن Grant Kippen
4. سیاست رسانه های گروهی

امین طرزی
5. بیداری برای درک حقوق بشر

نادر نادری
6. راه انکشاف دربند زنان افغان

سپپی آذربایجانی مقدم Sippi Azarbaijani-Moghadam
7. فرهنگ و رقابت

جوليان ليسلى Jolyon Leslie
8. افانستان و منطقه اش

ويليام مالى William Maley
9. سرنوشت هاى بهم بافته افغانستان و پاكستان

ماروين ج. واينباوم Marvin G. Weinbaum و حسيب همايون

ويژه گى هاى اين اثر :
نام : اينده افغانستان
يراستار : ج. الكساندر تير
زبان : انگيسى
دور چاپ : دور اول
سال چاپ : 2009ع.
ناشر : انستيتوت صلح ا.م. امريكا



شهر گت تينگن، جرمن
سوم حوت 1387 هـ.خ.
21 فبرورى 2009 ع.